

نام نکرده بودم که محمد بن علی الرضا را دیدم که در آمد و گفت در آنک
 شدی ای ابو الصلت نعم آری و الله گفت بر خیز و بسیر و برون
 و دست یاریند ما می که بر من بود ز دهنم بکشا و دست مرا گرفت
 و از آن برای بسیر و ن آورد حارسان غلامان مرا میدیدند و میگویند
 که یارین سخن گویت پس گفت برو در همان خدای تعالی و در وقت
 که دیگر تو با و نرسی و او بتو نرسد ابو الصلت گوید که تا این وقت
 مامون را ندیده ام **محمد بن علی بن موسی بن جعفر رضی الله عنهما**
 وی امام نهم است و کنیت وی ابو جعفر است و کنیت تمام مومنین
 یا و است رضی الله عنه و لهذا او را ابو جعفر تانی گفته اند و لقب
 وی لقبی بود است مادر وی ام ولد بود و است نام وی قهر را
 و قیل ریجانه و قیل کانت من اهل ماریة القبطیة و ولادت در مدینه
 بود و روز جمعه ده روز از رجب که ششستة ششستة تسعین و نایب
 و وفات وی روز شنبه ششستة روز ذوالحجه که ششستة سنه
 عشرين و یائین در عهد خلافت معتصم و قیل مات مسوما و گفته
 ماه و قبری در بغداد است در قضای قبره وی کامل رضی الله عنهما

دانشگاه علم

و از کمال علم و ادب و تقوی که داشت با حضرت مامون مشغول
 می شد و در حق خود ام الفضل را برتری بوی داد و همراه وی
 بدین روزان که دو سه سال هزار هزار در راه بود
 در سواد و از وی آرزو که بعد از فوت پدر خود رضی
 رضی الله عنه در سن یازده سالگی در بعضی از کوههای
 بغداد با جمعی از کودکان ایستاده بود اتفاقا مامون تصدیر
 شکار بسرون رفت که روی بر آنجا افتاد همه کودکان را بر سر پای کشیدند
 و جواد رضی الله عنه بر جای ایستاده بود چون مامون نزدیک رسید
 و بر او بدو خدای تعالی و بر او در لها قبول عظیم داده بود بار
 خود نگاه داشت و پرسید که ای کودک تو چرا کودکان دیگر
 از سر راه بر رفتی بر فور جواب داد که ای امیر المؤمنین راه تنگ
 نیست که بر من خود آرزو کنشاده کردم و مرا جرمی نبرد
 که از ترس بگریزم و حسن ظن من بتو نیست که بی حرم از راه
 بگریزم ز سالی مامون را بصورت او و کلام او بیعتش
 که پرسید که نام تو چیست فرمود که محمد پرسید که فرزند کیستی